مفهوم شناسی اقتدار در اسلام از دیدگاه شهید مطهری

بخش نخست

در آثار استاد مطهری به‌طور مشخص تعریفی درباره قدرت نمی‌توان یافـــت اما از تفاوتی که میان قدرت و قوت قائلند می‌توان دریافت که قوه یا اســـتعداد امری است درونی اما قدرت بیشتر مواقع و نه به‌طور کلی بر امر بیرونی نظیر تکنولوژی، سازمان‌های اجتماعی و نظامی و نظم و انتظام قابل تطبیق است.

به اعتقاد اســـتاد اقتدار از اصول ثابت جامعه اسلامی است و جامعه مسلمانان ضعیف را نمی‌توان جامعه ای اسلامی نامید. بر مسلمین واجب است که اقتدار کسب کنند و برای یافتن اقتدار مقدمات اقتدار نیز بر آنان واجب می‌گردد. بر این مبنا در اندیشه مطهری تمام علومی که مورد نیاز جامعه اسلامی است علوم اسلامی خوانده شده است و بر مسلمانان واجب است در علوم متخصص شوند و حال آنکه در میان متفکرین دینی افرادی که شاخص جامعه اسلامی را «اخلاق» و «احکام» می‌دانند، بیشترند. استاد مطهری نه تنها اخلاق را از ارکان جامعه اسلامی می‌دانند، که برای اقتدار نیز به همان اندازه اهمیت قائلند.

قدرت در اندیشـــه مرحوم مطهری محدود به قدرت‌های سیاســـی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی و به طور کلی مادی نیست. قدرت معنوی در اندیشه ایشان جایگاهی رفیع دارد. به نظر وی قدرت بیرونی بدون اراده و اقتدار درونی ارزش ندارد و قابل دوام نیست. ایشان با عارفان مسلمان هم عقیده اند و ســـخت به سخن اقبال لاهوری اعتقاد دارند که قبل از به دست آوردن آهن باید شخصیتی محکم مانند آهن داشت و با متصوفه در این رأی مخالفند که فقط باید اکتفا به اقتدار درونی کرد بلکه معتقدند که باید قدرت‌های مادی را کســـب کرد. قدرت باطنی و ظاهری لازم ملزوم یکدیگرند. اسلام اجازه نمی‌دهد به بهانه قدرت باطنی، از قدرت ظاهری دست برداریم و یا به قدرت ظاهری اکتفا کنیم. همان طور که نمی‌توان به بهانه جهاد اکبر، جهاد اصغر را ترک گفت. نوشتار حاضر تبیین این مطالب از منظر شهید مطهری می‌باشد.

فصل اول: اسلام و اقتدار

تفاوت قدرت و قوه

می توان گفت که قدرت شـــکل خاصی از قوت اســـت و می‌توان گفت قدرت در مقابل عجز با قوت که در مقابل ضعف است، فرق می‌کند. به هر حال صنعت، تکنیک، همچنین انتظام، تشکیلات، نظم و اتفاق، قدرت می‌بخشد و شاید بشود (گفت)، بدون آنکه قوه را مضاعف کند، قوه را در اختیار قرار می‌دهد، اما ســـلامت و همچنین صبر و شجاعت [هم] قوه است.

اســـلام، هم طرفدار قوه اســـت و هم طرفدار قدرت، برای تسلط بر طبیعت و یا برای تســـلط بر کارهای بزرگ در اجتماع انسان‌ها و یا دفاع از انسان‌ها (یادداشت‌ها، ج ۱، ص ۳۲۳)

اقتدار، اصل ثابت

قدرت یکی از عوامل و مشخصات است. اسلام که به قول ویل دورانت هیچ دینی مانند او دعوت به قدرت نکرده اســـت، آنجا که از «قاتلو فی ســـبیل الله الّذین یقاتلو نکم» و از «واعدّوالهم ما استطعتم من قوّه ...» و از «فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم» دم می‌زند نمی‌گوید اگر به طرف راست شما سیلی وارد شد طرف چپ را پیش آورید، نشان می‌دهد که دین قوت است.

سعدی اشتباه کرده که می‌گوید:

من آن مورم که در پایم بمالند
نه زنبورم که از نیشم بنالند
چگونه شکر این نعمت‌گزارم
که دارم زور و آزاری ندارم (یادداشت‌ها، ج ۱، ص ۳۲۲)

اقتدار ملی

در اسلام یک اصل اجتماعی هست به این صورت: «و اعدوالهم ما استطعتم من قوه » (انفال ـ ۱۶) یعنی ای مسلمانان، تا آخرین حد امکان در برابر دشمن نیرو تهیه کنید. از طرف دیگر در ســـنت پیغمبر یک سلسله دستورها رسیده است که در فقه به نام «سبق و رمایه» معروف است. دستور رسیده است که خود و فرزندانتان تا حد مهارت کامل، فنون اسب‌ســـواری و تیراندازی را یاد بگیرید. اســـب‌دوانی و تیراندازی جزء فنون نظامی آن عصر بوده است. بسیار واضح است که ریشه و اصل قانون «سبق و رمایه»، اصل «و اعدّوا لهم ما استطعتم من قوه» است؛ یعنی تیر و شمشیر و نیزه و کمان و قاطر و اســـب از نظر اســـلام اصالت ندارد؛ آنچه اصالت دارد نیرومند بودن اســـت. آنچه اصالت دارد این اســـت که مسلمانان در هر عصر و زمانی باید تا آخرین حد امکان از لحاظ قوای نظامی و دفاعی در برابر دشمن نیرومند باشند. لزوم مهارت در تیراندازی و اســـب دوانی جامه‌ای اســـت که به تن لزوم نیرومندی پوشانیده شده است و به عبارت دیگر شکل اجرایی آن است. لزوم نیرومندی در مقابل دشمن قانون ثابتی اســـت که از احتیاج ثابت و دائمی سرچشمه گرفته است. (مجموعه آثار استاد مطهری، ج ۱۹، ص ۱۱۹)

اتحاد، قدرت، تشکیلات و نظم

از طرفی می‌دانیم که هیچ کار و عملی بدون قدرت و نیرو میسر نیست و در اسلام تحصیل قدرت واجب اســـت (واعدّوا لهم ما استطعتم من قوه). این قوّه اختصاص به تجهیزات جنگی ندارد، جنگ، مبارزه و تنازع بین حق و باطل همیشـــه با شکل‌های مختلف هست. از طرفی قدرت بدون اتحاد و اتفاق میسر نیست و اتحاد هم هنگامی به شـــکل یک قدرت و نیرو در می‌آید که نظمی و تشـــکیلاتی بوده باشد، مرکزی و فرمانی و اطاعت و اجرایی بوده باشد و مخصوصاً سرعت اجرا بدون نظم و تشکیلات میسر نیست. (یادداشت‌ها، ج ۱، ص ۱۳۸)

منطق اسلام در مسئله قدرت

منطق اسلام در اینجا چیست؟ آیا اسلام قدرت را تبلیغ کرده است یا ضعف را، و یا نه قدرت و نه ضعف را به این معنا تبلیغ نکرده است؟ جواب این است که اسلام به یک معنا قدرت را تبلیغ کرده است ولی قدرتی که نه تنها قدرت نیچه‌ای (نیست) بلکه قدرتی است که از آن همه صفات عالی انسانیت مانند مهربانی، رحم، شفقت و احسان بر می‌خیزد. تجلی پیام (استاد مطهری)، ص: ۵۲۷

در اسلام بدون شک دعوت به قدرت و توانایی شده است و نصّ قرآن و احادیث ماســـت. دیگران هم که درموضوع اسلام مطالعه کرده‌اند، اسلام را در میان ادیان به این مشخصه شناخته‌اند که هیچ دینی به اندازه اسلام پیروان خود را به قوت و قدرت دعوت نکرده اســـت. ویل دورانت در جلد یازدهم کتاب تاریخ تمدن که اختصاص به تاریخ تمدن اسلام دارد، این جمله را می‌گوید:

«هیچ دینی به اندازه اسلام، مردم را به قدرت و قوّت دعوت نکرده است».

در این زمینه در قرآن مطلب خیلی زیاد است. یک جا خطاب به یحیی می‌فرماید: «یا یحیی خذ الکتاب بقوّه» (مریم ـ ۱۲)

آیاتی که در اول سخنم [آمد را] ببینید با چه حماسه‌ای راجع به اینکه مؤمنین مردمی قوی هستند و هرگز ضعف و وهن را به خودشان راه نمی‌دهند سخن می‌گوید!

«و کاین من نبی قاتل معه ربیون کثیر فما و هنوا لما اصابهم فی ســـبیل الله و ما ضعفوا و ما استکانوا و الله یحبّ الصّابرین». «چه بسیار پیامبرانی که مردانی الهی همراه آنان جنگیدند و با باطل نبرد کردند و هرگز سستی پیدا نکردند و ضعف نشان ندادند و خداوند مقاومت کنندگان را دوست می دارد».(آل عمران.۱۴۶)

در جای دیگر می‌فرماید:

«انّ الله یحبّ الّذین یقاتلون فی سبیله صفّاً کأنّهم بنیان مرصوص» (صف ـ ۴) «خداونـــد مردمی را کـــه در راه او می‌جنگند و مانند دیواری روئین و فلزی که هیچ قدرتی نمی‌تواند آنها را از جا بکند و حرکت دهد، ایستادگی می‌کنند، دوست دارد».

باز در این زمینه می‌فرماید: «محمّد رســـول الله و الّذین معه اشـــداء علی الکفّار رحماء بینهم» (فتح ـ ۲۹)

و امثال این آیات در قرآن زیاد است. تجلی پیام (استاد مطهری)، ص: ۵۲۸

شجاعت در اسلام یک حقیقت ممدوح است. عزت (یعنی مقامی منیع داشتن) و در آن حد قدرت داشتن که کسی نتواند انسان را خوار و ذلیل کند، در اسلام امری

*** از نظر اسلام، حق هم گرفتنی است و هم دادنی؛ یعنی از دو جبهه باید برای استیفای حق مبارزه کرد. اسلام آن کسی را که حق را ربوده است، با تعلیم و تربیت خودش آماده پس دادن می‌کند ولی به این قناعت نمی‌کند؛ در عین حال به آن کسی که حقش ربوده شده است می‌گوید: حق گرفتنی است، تو هم باید برای حق خودت قیام کنی و آن را بگیری.**

ممدوح است. ببینید قرآن راجع به مقابله با دشمن چه می‌گوید:

«و اعـــدّوا لهم ما اســـتطعتم من قوّه و من رباط الخیل ترهبـــون به عدوّ الله و عدوّکم» (انفال ـ ۶۰)

در مقابل دشمن تا آن حد نهایی قدرتتان نیرو تهیه کنید که دشمن هرگز نتواند به شما طمع ببندد. در آیه دیگری می‌فرماید:

«و قاتلوا فی ســـبیل الله الّذین یقاتلونکم و لا تعتدوا ان الله لایحبّ المعتدین» (بقره ـ ۱۹)

با کسانی که با شما نبرد می‌کنند به نبرد بپردازید ولی تجاوز نکنید. «و لا تعتدوا» یعنی با دشمن هم که نبرد می‌کنید حق و عدالت را هرگز فراموش نکنید. در تفسیر این آیه گفته‌اند: با دشـــمن که نبرد می‌کنید تا آن وقت ادامه دهید که دشمن نبرد را ادامه می‌دهد. اگر دشـــمن گفت: «تســـلیم» و اسلحه را زمین گذاشت، شما دیگر اسلحه به کار نبرید، که این اعتداء و تجاوز است. پیرمردها را نکشید، بچه‌ها و زن‌ها را نکشید و معترض آنها نشوید، به کسی که از میدان جنگ بیرون رفته است، کاری نداشته باشید. فقط با کسی که با شما نبرد می‌کند، در کمال نیرومندی نبرد کنید. اینها یک سلســـله دستورهاست که در قرآن مجید هست، که باز هم آیاتی شبیه به این آیات در قرآن وجود دارد.

قوت و قدرت در احادیث

در اینجا چند حدیث برای شما می‌خوانم تا مشخص شود که اسلام چگونه جبن و ضعف و ترس را محکوم و قوّت و قدرت را ستایش کرده است. اما آن قوّت و قدرتی که اسلام ستایش می‌کند هرگز سر از فلسفه نیچه در نمی‌آورد.

پیغمبر اکرم(ص) فرمود:

«لاینبغی للمؤمـــن ان یکون بخیلًا و لا جباناً» (بحار، ج ۷۵، ص ۳۰۱ (با اندک اختلاف) تجلی پیام (استاد مطهری)، ص: ۵۲۹ «دو چیز برای مؤمن سزاوار نیست: یکی بخل (اینکه پول به جانش بسته باشد) و دیگری ترس (ترسو بودن)».

*** ریشه و اصل قانون «سبق و رمایه»، اصل «و اعدّوا لهم ما استطعتم من قوه» است؛ یعنی تیر و شمشیر و نیزه و کمان و قاطر و اسب از نظر اسلام اصالت ندارد؛ آنچه اصالت دارد نیرومند بودن است. آنچه اصالت دارد این است که مسلمانان در هر عصر و زمانی باید تا آخرین حد امکان از لحاظ قوای نظامی و دفاعی در برابر دشمن نیرومند باشند.**

مؤمن ترسو نیست، شجاع و قوی است.

تجلی پیام (استاد مطهری)، ص: ۵۲۹

پیغمبـــر اکرم (ص) در دعای خودش می‌فرمود: اللهم انی اعوذ بک من البخل و اعوذ بک من الجبن». (جامع الصغیر، ج ۱/ ص ۵۸)

«خدایا از دو چیز به تو پناه می برم: بخل و امساک و جبن و ترس».

علی(ع) درباره مؤمن می‌فرماید:

«المؤمن نفسه اصلب من الصلد» (نهج البلاغه، حکمت ۳۳۳) «مؤمن روحش از سنگ خارا سخت‌تر و محکم‌تر است».

امام صادق(ع) فرمود: «انّ الله عز و جل فوض الی المؤمن اموره کلّها و لم یفوض الیه ان یکون ذلیلًا».

«خدا اختیار مؤمن را در هر چیز به خود او داده است، الا در یک چیز و آن اینکه خوار و ذلیل و «تو سری خور» باشد».

«اما تسمع قول الله تعالی یقول: و لله العزّه و لرسوله و للمومنین؟»

بعد فرمود: «فالمومن یکون عزیزاً و لا یکون ذلیلًا» مؤمن همواره عزیز اســـت و هیچ گاه تن به خواری نمی‌دهد. «انّ المؤمن اعزّ من الجبل» مؤمن از کوه بلند پایه تر و منیع‌تر و عزیزتر اســـت، زیرا لااقل یک تکه از کوه را می‌توان با کلنگ کند ولی بـــا هیچ کلنگی نمی‌شـــود، یک قطعه کوچک از روح مؤمن را جـــدا کرد و روح او را کوچک کرد: «انّ الجبل یســـتقل منه بالمعول، و المؤمن لا یستقل من دینه شیء». (کافی، ج ۵/ ص ۶۳)

امام باقر(ع) می‌فرماید: خداوند به مؤمن ســـه خصلت داده است: عزت در دنیا و آخرت، رستگاری در دنیا و آخرت، «و المهابه فی صدور الظالمین» و هیبت در سینه ستمکاران؛ یعنی مؤمن حالتی دارد که ستمکار در دل خود از او احساس هیبت می‌کند.

تجلی پیام (استاد مطهری)، ص: ۵۳۰

چون غیرت هم از قوّت است و بی غیرتی از ضعف، احادیث زیادی در این زمینه آمده است. پیغمبر(ص) فرمود: ابراهیم پیغمبر، غیور بود و من از او غیورتر هستم.

(همچنین فرمود): جدع الله انف من لایغار علی المؤمنین و المسلمین».

«خدا بینی آن کسی را که نسبت به مؤمنین و مسلمین غیرت نمی ورزد، قطع کند».

درباره سعد غیور فرمود: «غیور است و من از او غیورتر هستم و خدا غیور است».

اقبال پاکســـتانی جمله خوبی دارد و گویا آن را در مقابله جمله موسولینی گفته اســـت. موســـولینی می‌گوید: «آن که آهن دارد، نان دارد» یعنی اگر می‌خواهی نان داشته باشی، آهن (یعنی زور و اسلحه) داشته باش؛ آن که زور دارد، نان دارد. اقبال می‌گوید: آن که آهن اســـت، نان دارد. موسولینی روی اسلحه تکیه می‌کند: «هر که زور مادی دارد، نان دارد.» ولی اقبال روی روح و روان تکیه می‌کند و می‌گوید: «هر کسی که خودش آهن است، نان دارد.» تعبیر امیرالمؤمنین(ع) این بود: «نفس المؤمن اصلب من الصّلد»، «روح مؤمن از ســـنگ خارا سخت‌تر است.» اقبال می‌گوید: «روح مؤمن آهن اســـت.» مقصود در همه اینها یک چیز است. به هر حال اسلام دعوت به قـــوّت و قدرت می‌کند. ببینید علی(ع) در نهج البلاغه چقدر دعوت به قوّت و قدرت کرده اســـت و هرگز ضعف را شایسته جامعه اسلامی نمی‌داند. می‌فرماید: «فوالله ما غزی قوم قط فی عقر دار هم الا ذلوا». (نهج البلاغه - نامه ۴۷) (سوگند به خدا هرگز با قومی در میان خانه شـــان جنگ نشـــده مگر آنکه ذلیل و مغلوب گشته‌اند). یا در جای دیگری می‌فرماید:

«و لا یمنـــع الضّیم الذّلیل و لا یدرک الحـــق الا بالجد». «هرگز آدم زبون نمی تواند با ظلم مبارزه کند و جلو ظلم را بگیرد و هرگز به حق نمی تواند رســـید مگر با جدیت و کوشش» (خطبه ۲۷)

قدرت آن است که انسان به کمک دیگران بشتابد. یک روح مقتدر آن است که بـــه فرزندان خود می‌گوید: کونا للظالم خصماً و لمظلوم عوناً (نهج البلاغه: نامه ۴۷). علی (ع) خطاب به دو فرزند عزیزش امام حسن و امام حسین(ع) می‌فرماید: «فرزندان من! همیشه قدرت و نیروی شما به کمک مظلوم و به ستیزه با ظالم بشتابد». این کار (ناشی از) قدرت است. اتفاقاً کینه توزی‌ها، حسادت‌ها، بدخواهی‌ها و همین چیزهایی که آقای نیچه پیشنهاد می‌کند، همگی ناشی از ضعف است. آدمی که دلش می‌خواهد دائماً از همه مردم انتقام بگیرد و بد همه مردم را می‌خواهد و آن کسی که سادیسم دارد و همیشه می‌خواهد آزارش به دیگران برسد، کارهایش از قدرت نیست- آن طور که آقای نیچه گفته- بلکه ناشی از ضعف است. انسان هرچه مقتدرتر باشد، حسد و کینه اش کمتر است.

تجلی پیام (اســـتاد مطهری)، ص: ۵۳۱ جمله‌ای از امام حســـین (ع) برای شما نقل می‌کنم: «القدره تذهب الحفیظه.» قدرت و توانایی و نیرومندی خشم و کینه و حقه را از بین می‌برد. جمله خیلی عجیبی اســـت و بر ملاحظات روانی بسیار دقیقی بنا شده است. می‌فرماید: قدرت کینه را از بین می‌برد؛ یعنی وقتی انسان در خودش احساس قدرت کند، نسبت به دیگران کینه ندارد. در نقطه مقابل، آدم ضعیف است که همیشه کینه دیگران را در دل دارد؛ آدم ضعیف است که همیشه نسبت به دیگران حسادت می‌ورزد.

جمله دیگری از امیرالمؤمنین(ع) در باب غیبت نقل می‌کنم. از علی(ع) می‌پرسند: چه کسانی غیبت می‌کنند و همیشه دلشان می‌خواهد پشت سر مردم حرف بزنند و بدگویی کنند و از بدگویی دیگران لذت می‌برند؟ علی(ع) می‌فرماید: ضعیف‌ها، عاجزها، ناتوان‌ها: «الغیبه جهد العاجز» (نهج البلاغه، حکمت ۴۶۱) غیبت منتهای کوشش یک آدم ناتوان است. یک انسان قوی و مقتدر و آن کسی که در روح خود احساس قدرت می‌کنـــد، عار و ننگش می‌آید که غیبت کنـــد و غیبت را کار دنی‌ها و ضعفا و کاری پســـت می‌داند. یک انســـان قوی حاضر نیست پشت سر مردم غیبت کند و یا غیبت دیگران را بشنود. علی(ع) غیبت را مستند به ضعف می‌کند و می‌گوید: «انسان قوی و مقتدر و یک روح مقتدر هرگز غیبت نمی کند».

حتی علی(ع) زنا را هم به ضعف تعلیل می کند، می‌فرماید: «ما زنی غیور قطّ» (نهج البلاغه، نامه ۴۷) در همه دنیا یک آدمی که یک جو غیرت داشته باشد، با زنی زنا نکرده و به ناموس مردم خیانت نکرده است؛ فقط آدم‌های بی غیرت زنا می کنند. آدم بی غیرت آدمی است که در خودش هم احساس ضعف می‌کند، یعنی آدمی که واقعاً اگر دیگران هم نسبت به ناموس او کاری کنند، آن‌قدرها ککش نمی‌گزد. فقط بی غیرت‌ها هستند که زنا می‌کنند، غیورها هرگز زنا نمی‌کنند: «ما زنی غیور قط».

تجلی پیام (استاد مطهری)، ص: ۵۳۲

ولی آقای نیچه این قدرت‌ها را دیگر نمی‌شناسد. از نظر او قدرت یعنی فقط زور بازو، یعنی اسلحه، یعنی آهن داشتن و با آهن به سر دیگری زدن و کوبیدن. مرد برتر از نظر او یعنی یک حیوان گنده، یک مردی که زور بازویش خیلی زیاد است ولی این آدم از قوّت و قدرت روحی اساساً خبر ندارد و چیزی نمی‌داند.

پس در مکتب اسلام بدون شک، قدرت یک ارزش و یک کمال انسانی و یکی از خطوط چهره انسان کامل است. اسلام، انسان ضعیف را نمی‌پسندد: «انّ الله یبغض المؤمن الضّعیف» (کافی، ج ۵، ص ۵۹) خدا از آدم‌های سست و ناتوان بدش می‌آید».

پس اســـلام اولًا تنها ارزش انســـان را قدرت نمی‌داند و در کنار آن به ارزش‌های دیگـــری هم قائل اســـت و ثانیاً تعبیر قدرت در اســـلام با تعبیـــری که آقای نیچه و سوفسطائیان و ماکیاول و امثال اینها از قدرت می‌کنند، متفاوت است. اسلام قدرت‌هایی را در انسان سراغ دارد و آن قدرت‌ها را تقویت و تحریک می‌کند که نتیجه‌اش غیر از

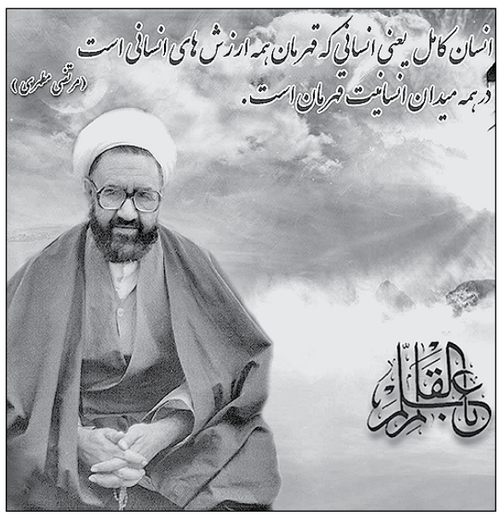

این اساس درست شده که: به ظالم می‌گوییم حق را به تو بدهد، تو کاری با او نداشته باش. ای کسی که حقت پایمال شده است! توصیه می‌کنیم، خواهش می‌کنیم تا حق را بـــه تو بدهند. مبـــادا یک وقت خودت برای گرفتن حق قیام کنی که این برخلاف شأن انسانیت و اخلاق است. از نظر اینها حق دادنی است.

یک عده می‌گویند: حق فقط گرفتنی است. مگر ممکن است انسانی که حق را خورده است بیاید و به یک شکلی آن حق را بدهد؟ یعنی اینها منکر عاطفه و انسانیت و وجدان انسان هستند. تجلی پیام (استاد مطهری)، ص: ۵۳۳

از نظر اســـلام، حق هم گرفتنی اســـت و هم دادنی؛ یعنی از دو جبهه باید برای استیفای حق مبارزه کرد. اسلام آن کسی را که حق را ربوده است، با تعلیم و تربیت خودش آماده پس دادن می‌کند- و کرده است- ولی به این قناعت نمی‌کند؛ در عین حال به آن کسی که حقش ربوده شده است می‌گوید: حق گرفتنی است، تو هم باید برای حق خودت قیام کنی و آن را بگیری.

جمله‌ای است که علی(ع) در نامه معروف خودشان به مالک اشتر، از پیغمبر(ص) نقل می‌کند، می‌فرماید:

«فانّی سمعت رسول الله (ص) یقول غیر موطن: لن تقدس امه حتی یؤخذ للضعیف حقه من القوی غیر متتعتع» (نهج البلاغه، نامه ۵۳)

هیچ امت و قومی به مقام قداست و تقدیس و- به تعبیر ما- به مقام ترقی و رقاء نمی‌رسد، مگر آنکه قبلًا این مرحله را گذرانده باشد که ضعیف در مقابل قوی بایستد و حق خود را مطالبه کند، بدون آنکه زبانش به لکنتی بیفتد. یعنی اسلام آن ضعیفی را که حق خود را نمی‌تواند مطالبه کند، به رسمیت نمی‌شناسد. جامعه‌ای که در آن ضعفا آنقدر ضعیف النفس باشند که نتوانند حقوق خود را مطالبه کنند، یک جامعه اسلامی نیست. مردهای برتر خودمان در گذشته چگونه بوده‌اند؟ اصلًا خود پیغمبر(ص) چگونه انسانی است؟ یکی از مشخصات پیغمبر (ص) قوّت روحی و قدرت بدنی، هر دو است. قوّت روحی پیغمبر را تاریخ زندگی ایشان نشان می دهد.

قوت روحی و جسمی پیامبر (ص)

نویســـنده کتاب محمّد، «پیامبری که از نو باید شـــناخت» (نویسنده این کتاب کونســـتان ویرژیل گیورگیو، اهل رومانی اســـت) دو چیز را خوب پرورش داده است. یکی از آن دو چیزی که خوب مجسم کرده، این است که پیغمبر (ص) در شرایطی

*** در اسلام تحصیل قدرت واجب است (واعدّوا لهم ما استطعتم من قوه). این قوّه اختصاص به تجهیزات جنگی ندارد، جنگ، مبارزه و تنازع بین حق و باطل همیشه با شکل‌های مختلف هست. از طرفی قدرت بدون اتحاد و اتفاق میسر نیست (به اتفاق، جهان می توان گرفت) و اتحاد هم هنگامی به شکل یک قدرت و نیرو در می‌آید که نظمی و تشکیلاتی بوده باشد، مرکزی و فرمانی و اطاعت و اجرایی بوده باشد و مخصوصاً سرعت اجرا بدون نظم و تشکیلات میسر نیست**

قرار می‌گرفت که از نظر سیاسی و اجتماعی امیدش از همه جا قطع بود، تمام شرایط علیه او بود و بین او و پیروزی به اندازه یک مو هم پیوند نبود ولی پیغمبر هیچ وقت اراده خـــودش را نمی‌باخت؛ اراده پیغمبر در همه احوال مانند کوهی بود که یک ذره تزلزل در آن پیدا نمی‌شد. واقعاً قدرت روحی پیغمبر در این مدت بیست و سه سال عجیب است! وقتی انسان مطالعه می‌کند، حیرت انگیز است و شاعر- که ظاهراً حسان بن ثابت است- در زمان خود پیغمبر درست گفته است:

له همم لا منتهی لکبارها
و همته الصغری اجل من الدهر

او صاحب همت های عالی است که همت های بزرگش حدی ندارد ولی کوچک ترین همتش از روزگار بزرگ تر است تجلی پیام (استاد مطهری)، ص: ۵۳۴

بـــه علاوه پیغمبر از نظر قدرت و قوّت ظاهری هم مردی قوی بود. اندام پیغمبر، اندام یک دلیر و یک دلاور بود. مردی قوی و شجاع بود و مجموع اندامش اندام یک مرد شجاع بود: «کان بادناً متماسکاً» (مکارم اخلاق، ص ۱۲)

پیغمبر نه چاق بود و نه لاغر، متوســـط بود؛ بدنش گوشـــت داشـــت اما گوشت متماســـک. بدن متماسک یعنی مثل بدن آدم‌های ورزشکار، از این جهت که گوشت بدنشان سفت و محکم به یکدیگر چسبیده است. آدم‌هایی که چاق هستند و پی در بدنشان جمع شده، گوشت بدنشان شل است، ولی پیغمبر این جور نبود.

اصلًا شجاعت پیغمبر در حدی بود که علی(ع) می‌فرماید:

«و کنا اذا احمر البأس اتقینا برسول الله(ص)» هرگاه آتش جنگ شعله می‌کشید ما به رسول خدا پناه می‌بردیم. (نهج البلاغه، قسمت کلمات غریب، رقم ۹)

حدود هشـــت ســـال پیش (یعنی سال ۱۳۴۵) که برای اولین بار به مکه مشرف شدم، خوابی در مکه دیدم که خیلی عجیب بود! در آنجا پیغمبر اکرم(ص) را از پشت سر مشاهده کردم، اندام عجیبی دیدم و در عالم خواب به یاد جمله امیرالمؤمنین(ع) افتادم، گفتم بی جهت نیســـت که علی(ع) می‌فرماید: «و کنا اذا احمرّ الباس اتّقینا برسول الله (ص)».

پیغمبر اکرم(ص) اینچنین بود: قوی بود، شـــجاع بود، قوّت را ستایش می‌کرد و شجاعت را نیز ستایش می‌کرد.

پس در اسلام قوّت و قدرت ستایش شده؛ یعنی اسلام آن را به عنوان یک ارزش برای انسان می‌شناسد. (مجموعه آثار استاد مطهری، ج ۲۳، ص ۲۶۵- ۲۶۷)

فصل دوم: مکتب قدرت و ضعف

مکتب قدرت

مکتب دیگری در باب انســـان کامل وجود دارد که نه بر عقل تکیه دارد و نه بر عشق، فقط بر قدرت تکیه دارد. انسان کامل یعنی انسان مقتدر و کمال یعنی قدرت (به هر معنی که قدرت را در نظر بگیرید) یعنی اقتدار، زور.

در یونان قدیم گروهی بودند که آنها را «سوفسطائیان» می‌گویند. اینها در کمال صراحـــت ایـــن مطلب را بیان کرده‌اند که اصلًا حق یعنی زور؛ هر جا که زور و قدرت هســـت، حق هم هســـت؛ حق همان قدرت است و ضعف مساوی است با بی حقی و ناحقی. برای آنها اساساً عدالت و ظلم معنی و مفهوم ندارد و لهذا می‌گویند: حق زور؛ یعنی حق ناشی از زور، به این معنا که هر حقی ناشی از زور است. اینها معتقدند که انسان تمام تلاشش باید برای کسب زور و قوّت و قدرت باشد و بس و انسان هیچ قید و حدی هم نباید برای قدرت خود قائل شود.

این مکتب را در یکی دو قرن اخیر نیچه فیلســـوف معروف آلمانی احیا و دنبال کرد و در کمال صراحت این مکتب را بیان کرد. از نظر اینها، اینکه می‌گویند: راستی خوب اســـت، درستی خوب اســـت، امانتداری خوب است، احسان خوب است، نیکی خوب است، همه حرف‌های مفت و چرند است. اینکه «هر که ضعیف بود، زیر بازویش خود پیروز شود».

اینجا نیز مسئله شجاعت و قدرت و غلبه مطرح است. سعدی می‌گوید:

گرت از دست برآید دهنی شیرین کن
مردی آن نیست که مشتی بزنی بر دهنی

مردانگی (یعنی قوّت و قدرت) این نیست که انسان مشت گره کرده را به دهان دیگری بزند؛ قدرت این است که انسان علی رغم میل نفسانی خود، بجای کام خودش کام دیگری را شیرین کند. مولوی می گوید:

وقت خشم و وقت شهوت مرد کو؟
طالب مردی چنینم کو به کو

مولوی مردانگی را در اینجا می‌سنجد و می‌گوید: وقت خشم و شهوت مرد کو؟ مرد آن کسی است که وقتی خشمش برانگیخته می‌شود و تبدیل به کانونی از آتش می‌گردد، دارای یک اراده قوی باشـــد و در مقابل این آتش که اســـمش خشم است ایستادگی کند، و همچنین در وقتی که شهوت به هیجان می‌آید و می‌خواهد انسان را بی اختیار کند، در مقابل شهوت خود قیام کند. اینها را «قوّت» و «قدرت» می‌گویند. تمام آن محاســـن اخلاقی که اخلاقیون گفته‌اند و آقای نیچه به عنوان اینکه ضعف است نفی و رد می کند اگر درست بسنجیم همه آنها قدرت است. بله، من قبول دارم که گاهی در بعضی از موارد یک چیزهایی که در واقع قدرت نیست و ضعف است، با قدرت اشتباه می‌شود و لهذا همیشه علمای اخلاق می‌گویند که عاطفه باید توأم با عقل و ایمان باشد، یعنی صرف اینکه عواطف انسان در یک جا برانگیخته شد کافی نیست؛ باید با مقیاس عقل سنجید که آیا این عاطفه، بجا و منطقی است یا منطقی نیست.

عاطفه‌های بجا و نابجا

شعری از سعدی و همچنین آیه‌ای از قرآن را برای شما می خوانم. شعر سعدی این است:

ترحم بر پلنگ تیزدندان ستمکاری بود بر گوسفندان

ترحم به پلنگ درنده یا یک گرگ، ستم به گوسفند است؛ یعنی وقتی می‌خواهند گرگی را که صدها گوسفند را دیده است بگیرند و بکشند، اگر کسی حس ترحمش برانگیخته شود، باید بداند که این ترحم مساوی قساوت نسبت به گوسفندان است. این البته مثل است. مقصودش این است که ترحم نسبت به انسان ظالم ستمگر، قساوت نســـبت به انسان‌های زیر دست محروم است، و آدم‌های ضعیف نسبت به ستمگران ترحم می‌ورزند. تجلی پیام (استاد مطهری)، ص: ۵۳۹

آیه قرآن درباره زانی و زانیه است، درباره مرد و زنی که زنا می‌کنند. قرآن می‌گوید اینها را مجازات کنید: «ولیشهد عذابها طائفه من المؤمنین» و حتماً گروهی از مؤمنین حاضر باشند و در مراسم اعدام آنان شرکت کنند. اینجا جایی است که نفوس ضعیف کـــه مصالح عالیه اجتماع را در نظر نمی‌گیرند، [درباره] عواطفشـــان می‌گوید: «و لا تأخذکم بهما رأفه فی دین الله».

پس این نوع رأفت‌ها، دل ســـوختن‌ها و ترحم‌ها، ترحم‌هایی غیر منطقی است؛ یعنی قســـاوت‌هایی است به صورت ترحم و به عبارت دیگر این نوع ترحم، ترحم در یک مورد و قساوت در موارد دیگر است. این نوع ترحم‌ها را نباید (مانند ایستادگی در برابر شهوات و امیال نفسانی، نوعی قدرت) به حساب آورد.

بنابراین، مکتب قدرت- که دائماً دم از قدرت می‌زند و می‌گوید مرد برتر و انسان کامل باید از قدرت کامل بهره مند باشـــد و نقاط ضعف وجود خود را مســـدود کرده باشـــد- گذشته از اینکه ســـایر ارزش‌های انسان را نشناخته است، خود قدرت را هم نشـــناخته و معنی قدرت را نفهمیده و حقیقت قدرت را نداشته است. (مجموعه آثار استاد مطهری، ج ۲۳، ص ۲۷۲- ۲۷۶)

منبع: بنیاد علمی و فرهنگی استاد شهید مرتضی مطهری

چراغ راه

لزوم شناخت خیر و شر

قال الامام علی(ع) «من لم یعرف الخیر من الشر فهو بمنزلهٔ البهیمه»

امـــام علی(ع) فرمود: هر کس خیر و شـــر خود را نشناســـد، همانند چارپایان است.[1]

۱- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۸۸

حکایت خوبان

تربیت علی(ع) به دست رسول خدا(ص)

علامه مجلســـی به نقل از کتاب بشائرالمصطفی روایت کرده است: «فاطمه بنت اســـد» وقتی علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) را به دنیا آورد که سی سال از عمر مبارک رسول اکرم(ص) گذشته بود. و رسول خدا(ص) او را به شدت دوست می‌داشت و به فاطمه بنت اسد فرمود: «اجعلی مهده بقرب فراشی» گهواره علی(ع) را در کنار بستر من بگذار، و خود حضرت تربیت و پرورش بیشتر علی(ع) را عهده‌دار می‌شد، و به هنگام شستشـــو خود علی(ع) را می‌شست و شیر به دهانش می‌ریخت و در موقع خواب گهواره‌اش را تکان می‌داد و در بیداری با او صحبت می‌کرد و او را بر سینه خود می‌گرفت و می‌فرمود: «این برادر، و ولی، و یاور، و برگزیده، و ذخیره و پناه و پشتیبان من، و یار و کمک کار و وصی من، و همسر دختر من، و امین بر وصیت و جانشین من است، و همیشه او را به دوش می‌گرفت و در کوه‌ها و دره‌ها و بیابان‌های مکه مکرمه او را می‌گرداند و طواف می‌داد.»[1]

۱- بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۹

پرسش و پاسخ

اسرار ولادت امام‌علی(ع)

پرسش:

امام‌علی(ع) چگونه در محل خانه خدا به دنیا آمد، لطفا دلایل و مستندات آن را بیان کنید؟

پاسخ: در بخش نخست پاسخ به این سوال به دو محور جریان ولادت امیرمومنان علی(ع) و جریان ولادت آن حضرت در منابع اهل سنت اشاره شد، اینک در بخش پایانی دنباله مطلب را پی می‌گیریم.

ج. جلوه‌ای از اسرار ولادت حضرت در کعبه

اما اسرار این قضیه که چرا حضرت امیرمومنان(